

شماره - سوم

خرداد ماه ۱۳۴۰

آنگاه آنگاه

دوره - سی ام

شماره - ۳

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم : استاد سعید نفیسی

استاد سخن و حید دستگردی

مقاله زیر متن مطالبی است که دانشمند بزرگوار آقای سعید نفیسی چندی قبل بطور اختصار راجع بشرح حال استاد علامه فقید وحید دستگردی تحت عنوان (از یادداشت‌های يك استاد) در رادیوی طهران ایراد نمودند . آقای نفیسی یکی از رجال بزرگ علم و ادب معاصرند که بدون تردید حق بزرگی بکردن دانش و ادب ایران داشته و همواره بصفای درون و پاکی طینت در بین دوستان و اهل فضل و ادب ضرب المثل میباشند . معظم له از باو فاترین دوستان نزدیک مرحوم وحید بشمار می‌آمدند که از همان روزهای اولیه ورود استاد به طهران تا آخرین دقائق حیات در مجالس ادبی و درس و بحث و غیره وی رشته الفت را نکستند و اینک بدرخواست ادب - دوستان بیانات ایشان در ارمغان بطبع میرسد .

یکی از مواردیکه طبع شعرای ایران را برانگیخت و بهیجان آورد حوادث جنگ جهانی اول بوده . هنگامی که آلمان و متحدین آن با روسیه و انگلستان و فرانسه وارد جنگ شدند تبلیغات آلمانها در ایران جمعی را علیه سیاست متفقین برانگیخت و عده‌ای از شاعران هم باین گروه پیوستند که یکی از آنان وحید دستگردی بود .

اولین اثری که از وحید بگوشم خورد مسمطی بود که باهیجان خاص و با زبان شاعرانهٔ پرشوری پیشرفتهای آلمانها را در آغاز آن جنگ در روسیه و لهستان و فرانسه بیان کرده بود.

در آن موقع وحید هنوز در اصفهان بود پس از آنکه وقایع معروف مهاجرت روی داد یعنی آلمانها و ترکان عثمانی در مغرب ایران وسایلی برای مقابله با متفقین فراهم کردند وحید که از اصفهان بخاک بختیاری رفته و چندی در آنجا مانده بود به طهران آمد.

در آن موقع وحید در درجه اول شهرت نبود اما اشعار هیجان انگیز وی کم کم راه شهرت را برای او باز میکرد در طهران هنوز چندان معاشرتی بهم نزده بود و مردم کمتر او را می شناختند.

من بر حسب اتفاق از آمدن او خبر شدم. پس از جستجوی نشانهٔ خانه محقری را در محله عربها بمن دادند.

اول شب اواسط زمستان بود. پیداست که کوچههای تنگ و تاریک محلهٔ کهنه‌ای مانند محلهٔ عربها پر از آب و گل بود.

اتفاقاً من این محله را خوب می شناختم زیرا که بسیاری از پیران خانوادهٔ مادری من در حول و حوش آن از قدیم در خانههای موروثی کهنه ساز خود زندگی میکردند و از بچگی با این محله سروکار داشته‌ام و بهمین مناسبت از رفت و آمد در این کوچه احساس ناراحتی زیادی نمی‌کردم، چون با آن مأنوس بودم.

آن روزها من تازه وارد کار شده بودم و جزو کسانی بودم که تازه اسمشان در عالم ادب برده میشد.

دوسه روز پیش از آنکه تصمیم بگیرم در آن شب زمستان در میان کوچههای تنگ و تاریک و پر از گل ولای محله عربها بسراغ وحید دستگردی بروم یکی از آشنایان بمن گفته بود که وحید با او دربارهٔ من گفتگو کرده است و یکی از خواص

عمده وحید این بود که بیش از دیگران با جوانان می‌جوشید .
باری پس از گذشتن از آن کوچهٔ پر گل ولای ، در خانه‌ای را که بمن نشانی
داده بود ، زد .

زنی با چادر نماز پشت در آمد و بمحض اینکه شنید می‌خواهم صاحب‌خانه‌را
به‌بینم در را باز کرد در تاریکی شب دیدم که پشت در سرپوشیدهٔ کوچکی هست که
يك فانوس نفتی روی آجر فرش آن گذاشته‌اند که اندك روشنائی باطراف انداخته
است . روبروی من سه پلهٔ کوتاه بود و چند جفت کفش مردانه و گالش گل آلود روی
پله‌ها دیدم .

پیدا بود که وحید تنها نیست در اطاق باز بود و يك جاجیم پشمی بجای پرده
آویخته بودند ، پرده را که پس زدم اولین کسی که چشمم باو برخورد ، مردی بود
با اندام متوسط تا اندازه‌ای گندم گون که عمامهٔ سفید کوچکی بر سر و عينك دسته-
داری بچشم داشت و دریای کرسی نشسته بود . فوراً برخاست و نمیدانم چگونه حدس
زد و از من پرسید فلانی شما نیستید ؟

وقتیکه جواب مثبت دادم در همان پله کرسی که نشسته بود مرا باصرار بالای
دست خود روی تشك نشانید .

طاق نشیمن او كوچك و بسیار ساده و محقر بود .

يك سماور برنجی كوچك در يك سینی برنجی با چند استکان و نعلبکی روی
كرسی گذاشته بودند .

در آن زمان بواسطهٔ بسته شدن راه‌های تجارتي ، قند در طهران حکم کیمیا را
پیدا کرده بود و همه چای را با کشمش و توت خشك می‌خوردند . وحید بدست خود
يك استکان چای ریخت و با آجیل خوری بلور تراش آبی که در آن کشمش سبز
گذاشته بودند در سینی مسی كوچك روبروی من روی کرسی گذاشت .

گفتگوی من با وحید باصطلاح كرك انداخت و میانمان گرفت . این اولین
برخورد من با وحید دستگردی شاعر معروف بود .

با آنکه چندان بضاعتی نداشت و می دانستم که راه گذران او تنها محصول ملك مختصری بود که در دستگرد اصفهان داشت ، هر هفته اول شبهای چهارشنبه ، در همان خانه محقر مجله عربهای او که می دانستم ماهی هشت تومان اجاره کرده بود ، عدهای از شعراء می نشستند و آن انجمن ادبی ایران که بارها نامش را شنیده اید بدینگونه در همان خانه تأسیس شد .

تا زمستان بود در چهار پله کرسی جا برای همه نبود جوان ترها بیرون از کرسی روی گلیمی که فرش آن اطاق بود می نشستند و مجلس ما گرم میشد . مجله ادبی ارمغان از همین خانه بیرون آمد و تا وحید زنده بود مرتباً منتشر شد و پس از مرگش پسرش وحید زاده - نسیم دنبال این کار را گرفت .

اندک اندک مجله ارمغان رونقی بکار وحید داد اما سالها راه گذران او تنها همان در آمد ملك دستگردش بود و تنها برای مدتی در نتیجه اصرار دوستان در اداره دارالتألیف وزارت فرهنگ مشغول کار گردید و سپس تدریس قسمتی از ادبیات فارسی دارالفنون را که آن زمان عالیترین مدرسه ایران بود باو رجوع کردند . اما چون اشتغال بدین کارها برخلاف میل درونی استاد فقید بود دیری نپائید و پس از دو سه سالی از کار دولتی دوری بسته و تا پایان حیات در خانه خود بفعالیت های ادبی که در تاریخ ادب ایران کمتر نظیر داشته پرداخت ،

چند سالی وحید در همان خانه کرایه ای مجله عربها بود تا اینکه به زحمت خانه محقری در انتهای کوچه روحی در خیابان ایران خرید . خرده خرده استطاعت او بجائی رسید که چاپخانه کوچکی خرید و در همان خانه بکار انداخت و در چند سال آخر عمرش مجله ارمغان را در آنجا چاپ میکرد .

قسمت شرقی این خانه رو بزمین بایر کنار خندق بود و دری بآن طرف داشت ما اول شبهای چهارشنبه از آن در وارد می شدیم . آن خانه هم سر پوشیده ای داشت که پنج پله می خورد و باطاق نشیمن وحید می رفت . يك دست مبل متوسط در سه

طرف اطاق چیده بودند . وحید خدمت گزار بسیار با وفای فعال دلسوزی داشت بنام آقازین العابدین .

این مرد باریش سیاه کوتاه خود و لحن بسیار مودبانه‌ای که داشت از معاریف حوزه ادبی ماشده بود . مجله را او توزیع میکرد و وجه اشتراك و پول اعلان را او وصول میکرد . از عجایب اینستکه مرگ ناگهانی وحید که بواسطه ضیق النفس و فشار خون بی مقدمه سخته کرد ،

این مرد با وفای پرکار را چنان از پا در آورد که او هم بی مقدمه چند روز بعد ناگهانی از این جهان رفت .

آقازین العابدین در جلسات ادبی ، روی قالی می نشست و سماور و وسایل چای را روبروی خود میگذاشت و پی در پی برای ما چای می ریخت و برمیخواست و باین و آن می داد .

وحید جامع همه شرایط شاعری بود . مرد درس خوانده با سوادی بود و از ادبیات اطلاع کامل داشت و در سخن سنجی و قدرت طبع و تبجر در علوم ادب سرآمد معاصران بود . به نظامی بیش از همه شعرای دیگر معتقد بود و بهمین جهت بهترین چاپ آثار نظامی را او تهیه کرده است .

مجله ارمغان در سال تنها ده شماره داشت و بجای دو شماره دیگری از کتابهای ادبی را چاپ میکرد و بهمین جهت وحید خدمت مهمی بادبیات کرده و بسیاری از کتابهای چاپ نشده را پس از تصحیح و تنقیح اولین بار او منتشر کرده است .

وحید مرد بسیار حساس زود رنجی بود . بهمین جهت حفظ روابط با او تا اندازه‌ای مشکل بود خوشبختانه هرگز میانه من و او بهم نخورد و سالیان دراز از کرم و بزرگواری او بر خوردار بودم و حالا که درباره او فکر می کنم می بینم کسانی که خشم ویرا برانگیختند مقصر بوده اند و با آسانی ممکن بود در صفا و صلح با او زندگی کرد .